



HomePage: https://jquran.um.ac.ir/	سال ۵۳ - شماره ۲ - شماره پیاپی ۱۰۷ - پاییز و زمستان ۱۴۰۰، ص ۱۷۳ - ۱۴۹
شاپا الکترونیکی ۲۵۳۸-۴۱۹۸	شاپا چاپی ۲۰۰۸-۹۱۲۰
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۸/۲۲	تاریخ بازنگری: ۱۳۹۹/۱۰/۱۲
DOI: https://doi.org/10.22067/jquran.2021.67244.0	تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۸/۱۵
	نوع مقاله: پژوهشی

مقایسه تطبیقی تفسیر ساختاری با نقد فرمالیستی

دکتر مرتضی عرب (نویسنده مسئول)

استادیار دانشگاه شهید باهنر کرمان

Email: Morteza.arab@uk.ac.ir

زهرا اسدی خانوکی

دانش آموخته کارشناسی ارشد دانشگاه شهید باهنر کرمان

دکتر حمید صباحی

استادیار دانشگاه شهید باهنر کرمان

چکیده

بحث درباره روش تفسیر و بوطیقا از جمله حوزه‌های جذاب مطالعات ادبی دانشگاهی در دوره معاصر بوده و مکاتب بسیاری در این حوزه پا به عرصه وجود نهاده‌اند. از اولین مکاتب نقد ادبی در دوره معاصر، می‌توان به مکتب فرمالیسم اشاره کرد که کشف معنای متن را مرهون شناخت فرم اثر و غرض آن می‌داند؛ همچنین بخشی از مطالعات تفسیری راجع به قرآن کریم، درباره شیوه خوانش و تفسیر این متن آسمانی است و در این راستا مفسران اسلامی روش‌های چندی را آزموده و معرفی کرده‌اند. یکی از این روش‌ها که در دهه حاضر بسامد چشمگیری در عرصه مطالعات قرآنی یافته است، روش تفسیر ساختاری است. این روش که معنای سوره را مرهون غرض آن می‌داند، می‌کوشد با تحلیل ساختار سوره، به غرض آن دست یافته و معنای سوره را کشف کند. از آنجا که بخشی از بررسی علمی یک نظریه از گذر مقایسه آن با دیگر نظریات علمی صورت می‌پذیرد، شایسته است به مقایسه روش تفسیر ساختاری با دیگر مکاتب نقد، نظیر فرمالیسم پرداخته شود. از این رو پژوهش حاضر به مقایسه تطبیقی مبانی و شیوه عملی تفسیر ساختاری با نقد فرمالیستی پرداخته است و وجوه اشتراک و افتراق این دو را نمایانده است.

کلیدواژه‌ها: تفسیر ساختاری، فرمالیسم، مقایسه تطبیقی، مبانی، روش.



HomePage: https://jquran.um.ac.ir/	Vol. 53, No. 1: Issue 106, Autumn & Winter 2021 - 2022, p.149-173
Online ISSN: 2538-4198	Print ISSN: 2008-9120
Receive Date: 05-11-2020	Revise Date: 01-01-2021
DOI: https://doi.org/10.22067/jquran.2021.67244.0	Accept Date: 13-11-2021
	Article type: Original

A Comparative study of the Structural Interpretation and Formalist Critique

Dr. Morteza Arab (corresponding author), Assistant Professor, Shahid Bahonar University of Kerman

Zahra Asadi Khanuki, MA, Shahid Bahonar University of Kerman

Dr. Hamid Sabahi, Assistant Professor, Shahid Bahonar University of Kerman

Abstract

Discussion about the interpretation and poetics methods is one of the interesting subjects in the academic literary studies in the contemporary period and many schools have emerged in this field. Formalism is one of the first schools of literary criticism in the present time. It maintains that the meaning of a text is discovered through knowing its form and purpose. Similarly, some of the interpretive studies on the Holy Quran are about the ways of its reading and interpretation and in this regard, several methods have been introduced by Islamic commentators. Structural Interpretation is one of these approaches that has received considerable attention in the field of Quranic studies in the current decade. According to this method, the meaning of surah is dependent on its purpose, and by analyzing the structure of the surah, its purpose and meaning can be discovered. Since the scientific study of a theory includes its comparison with other scientific views, it is necessary to compare this method with other criticism schools such as formalism. So, in the present study, the principles of the structural interpretation and its practical approach were compared with the formalist critique and their similarities, and differences were represented.

Keywords: structural interpretation, Formalism, comparative study, principles, method

مقدمه

بحث درباره چگونگی خوانش متون و شیوه بایسته آن، همواره بخش معتناهی از فعالیت علمی اندیشمندان را در بر گرفته است و به خصوص، در قرن معاصر مکاتب متعددی در نقد و تفسیر متون ادبی پا به عرصه وجود نهاده‌اند؛ چنان‌که در حوزه تفسیر اسلامی هم شیوه‌های نوینی در تفسیر متن قرآن کریم مطرح شده‌اند.

یکی از شیوه‌های نوین تفسیر قرآن کریم، روشی موسوم به «تفسیر ساختاری» یا «تفسیر البنائی» است که رویکردهای چندی را در خود جای داده است. پرسامدترین این رویکردها، روش تفسیر ساختاری سعید حوی در *الاساس فی التفسیر* است که از سوی خامه‌گر تبیین و اصلاح شده است و دیگر، روش ساختاری بستانی در *التفسیر البنائی* است. پیش فرض اولیه این رویکردها، وحدت موضوعی سوره‌های قرآن است. در این بین، رویکرد نخست در عرصه تفسیر ساختاری، بر برخی مبانی مشهور در سنت اسلامی تکیه کرده و از بسامد^۱ بیشتری در بافت اسلامی برخوردار است، لذا پژوهش حاضر این رویکرد را مدنظر قرار داده است. بر اساس این رویکرد، کشف معنای متن منوط به نگرش ساختاری به سوره‌های قرآن، در جهت استخراج غرض یگانه هر سوره است که از غرض اصلی مؤلف نشأت گرفته و وحدت موضوعی سوره را موجب شده است. (حوی، ۲۱/۱) اصطلاح ساختار در این رویکرد، به معنای «کیفیت ارتباط موضوعات فرعی سوره با غرض و موضوع اصلی» است. (خامه‌گر، ۲۲) در رویکرد دوم، سوره قرآنی به عنوان یک کل در نظر گرفته می‌شود که اجزای آن در ارتباطی متقابل با یکدیگر قرار داشته و آن کلیت را شکل داده‌اند؛ لذا تلاش می‌شود ارتباط بین اجزاء و عناصر سوره کشف و کلیت سوره تبیین شود. چنان‌که مقصود از «بناء»، ترکیب و هیكل یگانه سوره است که از قبیل ارتباط بین اجزاء حاصل شده است. (بستانی، ۷/۱)

علی‌رغم این‌که برخی اصول و روش‌های بین تفسیر ساختاری با شیوه متداول تفسیر اسلامی مشترک‌اند، این شیوه روشی نوین در تفسیر قرآن کریم است و همچنان، در مرحله‌ی بازبینی و پیمایش قرار دارد. یک راه برای مطالعه و بررسی هر چه بیشتر این روش، مقایسه این روش با دیگر روش‌ها و مکاتب نقد ادبی است تا از این طریق، بتوان موارد اشتراك و اختلاف این روش را از دیگر مکاتب نقد بازشناخت و آن را از ایرادات وارد شده بر دیگر مکاتب بر حذر داشت. در میان مکاتب نظریه ادبی، مکتب فرمالیسم از نخستین مکاتب منسجم است که تأثیر شایانی در شکل‌گیری و تکوین دیگر مکاتب پس از خود داشته

است (Bressler, 48) و به طرح مقولاتی نظیر فرم، بافتار، ایده، وحدت اندام وار، موضوع و... پرداخته است که به مؤلفه‌های مدنظر تفسیر ساختاری، شباهت لفظی دارند؛ لذا مقایسه این روش با مکتب نقد فرمالیستی امری در خور می‌نماید.

گفتنی است در پژوهش پیش‌رو، از روش مطالعه تطبیقی کلان بهره برده می‌شود تا وجوه اشتراک و افتراق شیوه تفسیر ساختاری با مکتب فرمالیسم را بررسی کند. این مطالعه مورد محور بوده و برای پاسخگویی به سؤالات پژوهش، ابتدا مواضع وفاق و خلاف دو مورد را توصیف کرده و سپس به تبیین مواضع وفاق و خلاف می‌پردازد. (قراملکی، ۲۹۸-۳۱۴)

مسئله اصلی پژوهش حاضر، مقایسه تفسیر ساختاری با مکتب نقد فرمالیستی و یا به عبارتی، تبیین وجوه اشتراک و افتراق این دو شیوه است که می‌توان آن را با دو سؤال تحلیل کرد:

وجوه اشتراک روش تفسیر ساختاری با مکتب فرمالیسم چیست؟

وجوه افتراق روش تفسیر ساختاری با مکتب فرمالیسم چیست؟

در باره پیشینه پژوهش باید گفت تاکنون پژوهشی نظری درباره مقایسه شیوه تفسیر ساختاری با مکتب فرمالیسم صورت پذیرفته است، گرچه آثاری چند در زمینه تفسیر ساختاری و مکتب فرمالیسم در ارتباط با قرآن کریم سامان یافته است که از جمله آن می‌توان به مقاله «تحلیل فرمالیستی سوره مبارکه قمر» (بابازاده اقدم، عسگر؛ کارخانه، جواد؛ تکتبار فیروزجایی، حسین، فصلنامه مطالعات قرآنی، ۱۳۹۷، ش ۳۴)، مقاله «آشنایی زدایی در جزء سیام قرآن» (مختاری، قاسم؛ فرجی، مطهره، پژوهش‌های ادبی - قرآنی، ۱۳۹۲، ش ۲)، مقاله «تحلیل و بررسی سوره ضحی با تکیه بر نقد فرمالیسم» (خاقانی، محمد؛ کهوری، محسن غلامحسین، پژوهشنامه نقد ادب عربی، ۱۳۹۳، ش ۸) اشاره کرد. راجع به تفسیر ساختاری در ابتدا می‌توان به تفسیر «الاساس فی التفسیر» سعید حوی، کتاب محمود بستانی با عنوان «المنهج البنائی فی التفسیر» و «الوحدة الموضوعية لسورة القرآنية» از رفعت فوزی عبدالمطلب اشاره داشت. محمد خامه‌گر هم در دو اثر با عنوان «ساختار هندسی سوره‌های قرآن» و «اصول و قواعد کشف استدلالی غرض سوره‌های قرآن» کوشیده است با جمع‌بندی همه نظریات پیشین در این عرصه، مبانی و اصول تفسیر ساختاری بر مبنای رویکرد حوی را تبیین نماید، مضافاً تاکنون مقاله‌ها و پایان‌نامه‌های متعددی نیز با این عنوان تدوین شده است.

۱- توصیف مواضع اشتراک و افتراق

هر شیوه تفسیر و مکتب نقد، مبتنی بر مبانی خاصی بوده و بر پایه روش و ساختاری مشخص اجرا

می‌شود. از این‌رو در ارتباط با هر شیوه و مکتب باید دو وجه را در نظر داشت یکی اصول و مبانی آن شیوه و دیگری روش آن شیوه. بنابراین به منظور مطالعه تطبیقی دو شیوه تفسیر و نقد، باید در یک بخش به مطالعه مبانی و در بخش دیگر به مطالعه روش آنها پرداخت.

۱-۱- توصیف مبانی تفسیر ساختاری

مبانی در لغت جمع مبنی به معنای عمارت‌ها، بنیادها، بنیان‌ها و اساس‌ها، شالوده‌ها (لغت‌نامه دهخدا) است و در اصطلاح علمی، مبانی یا باورداشت‌های بنیادی عبارت از آن ایده‌های بنیادینی است که چستی متن و نحوه خوانش و روی آوری به آن را تعیین می‌کنند و با تسامح، می‌توان مبانی یک شیوه تفسیر را همان صورت ملموس پارادایمی آن شیوه معرفی کرد.

گفته شد آنچه تفسیر ساختاری بر آن بنا شده است، وحدت موضوعی سوره‌های قرآنی است؛ در اینجا یعنی این که سوره، یک کل به هم پیوسته است که همه آیات آن در ارتباط پیوسته‌ای با یکدیگر قرار داشته و در پی بیان یک هدف و غرض واحد هستند و این غرض سوره، محوری است که آیات را بسان دانه‌های تسبیح به یکدیگر ربط داده و معنا را می‌سازد.

چهار مبنا را برای تفسیر ساختاری بر شمرده‌اند که کشف استدلالی غرض سوره‌های قرآن بر آنها مبتنی است. (خامه‌گر، ۲۹-۴۴)

۱-۱-۱- وحدت غرض اصلی هر سوره

پیش فرض تفسیر ساختاری چنین است که اولاً هویت مستقل هر سوره در تقابل با دیگر سوره‌ها، اقتضای آن دارد که هر سوره یک متن واحد باشد؛ ثانیاً قرآن کریم در اوج بلاغت قرار دارد، لذا اقتضای این امر، انسجام و پیوستگی این متن است؛ ثالثاً فضای نزول واحدی برای هر سوره موجود بوده است و رابعاً خداوند متعال از نزول کتاب آسمانی خود، اهداف مشخصی داشته است در نتیجه، جملگی آیات در ارتباط با یکدیگر بوده و در پی آنند که هدف یگانه سوره به عنوان یک متن را تبیین کنند و یکی از حکمت‌های سوره سوره بودن قرآن، همین امر است که هر سوره دارای هدف مشخصی است و آیات آن به منظور بیان آن هدف نازل گشته‌اند؛ البته محتمل است در این میان برخی اهداف فرعی نیز وجود داشته باشند. (خامه‌گر، ۲۹-۳۵؛ حوی، ۲۷/۱)

۱-۱-۲- ارتباط معنادار عناصر سوره با غرض سوره

عناصر سوره شامل سیاق سوره، آیات آغازین و پایانی سوره، واژه‌های کلیدی، شأن نزول سوره و...

هستند که گزینش آنها، در مسیر نزول و تکوین سوره، بر پایه غرض یگانه سوره صورت پذیرفته است؛ لذا این عناصر جملگی بسان تکه‌هایی از یک جورچین هستند که چینش هدفمند آنها در سوره، موجب می‌شود سوره هدف خود را پیش روی مخاطب قرار دهد. بنابراین، از سویی این عناصر تبیین‌کننده غرض سوره بوده و از سویی دیگر، غرض سوره، نحوه چینش و سامان آنها را تعیین بخشیده است. (خامه‌گر، ۳۵-۳۶؛ حوی، ۲۸)

۱-۱-۳- هماهنگی اسلوب بیانی قرآن با اصول عقلایی محاوره

شیوه و سبک بیان قرآن در رساندن پیام، همان شیوه زبان عمومی و بر اساس اصول عقلایی محاوره است و اسلوب زبان قرآن، همان اسلوب عرف مردم در انتقال معناست و خداوند برای ابلاغ پیام، سبک جدیدی را ابداع نکرده است. (خامه‌گر، ۳۷-۳۹)

۱-۱-۴- توقیفی بودن چینش آیات

بنابر دیدگاه تفسیر ساختاری، نحوه سامان یافتن آیات در سوره‌های قرآنی، قطعاً بر اساس خواست و فرمان الهی صورت پذیرفته است؛ زیرا اولاً اصل بر توقیفی بودن آیات است نه اجتهادی بودن آنها؛ ثانیاً اقتضای عقل بر این است که قرآن در زمان رسول اکرم (ص) تدوین شده باشد؛ ثالثاً برخی آیات قرآنی از این متن آسمانی به کتاب الهی تعبیر می‌کنند و بر الهی بودن تألیف آیات الهی دلالت دارند؛ رابعاً سیره پیامبر (ص) از خواست و اراده ایشان در تألیف چنین قرآن کریم حکایت دارد؛ خامساً شواهدی در روایات مبنی بر منظم بودن برخی سوره‌های در زمان پیامبر می‌نماید. (همان، ۴۰-۴۴؛ حوی، ۱۰/۵۷۲۶)

۱-۲-۱- توصیف مبانی مکتب فرمالیسم

فرمالیست‌ها، مکتب خود را شاخه‌ای از دانش می‌دانستند که می‌کوشد دانش مستقلی راجع به ادبیات ارائه کند که به طور خاص به بحث درباره مواد ادبی می‌پردازد. (Eikhenbaum, 2) لذا منتقدان فرمالیست به دنبال جوهر ذاتی اثر و نه مسائل بیرونی خارج از اثر بودند. از این رو همّت خود را به بررسی خصایص متن ادبی معطوف کردند و مسائلی که تحت عنوان مبانی نظری مکتب فرمالیست به بحث گذاشته شدند، در واقع همان خصایص متن ادبی بودند.

۱-۲-۱- ادبیت^۱ و آشنایی زدایی^۲

یاکوبسن می‌گوید به طور کلی ادبیات موضوع پژوهش‌های ادبی نیست، بلکه ادبیت است؛ یعنی آنچه یک متن ادبی را ادبی می‌سازد. (Erlich, 172) بنابراین پژوهش ادبی باید به واریس خصایص متمایزکننده

1 literariness

2 Defamiliarization

اثر ادبی از غیر آن منحصر باشد. اما ماهیت يك نمونه ادبی چیست؟ خصایص متمایزکننده پرسامد ادبی کدامند؟ فرمالیست‌ها بخش عمده‌ای از فعالیت نظری خود را به پاسخ دادن به سؤالاتی نظیر سؤال‌های بالا کردند. بنا بر سنت ارسطویی، تمایز بین امور هنری از غیر آن، به تمایز موضوع هنر باز می‌گردد و وجه ممیز اثر ادبی، بهره بردن از تصویرسازی به عنوان یک خصلت برجسته و چشمگیر است. در نگاه فرمالیست‌ها، تمایز بین ادبیات و غیر آن نباید به نحو موضوع محور مورد توجه قرار گیرد، بلکه مهم در این مسئله، نحوه ارائه است؛ زیرا تصویرسازی خصلت جملگی امور هنری است، مضافاً اینکه شعر، یک هنر کلامی است و ماده آن نه تصاویر است و نه احساسات، بلکه واژگان است. بنابراین، مسئله در ادبیات، نه توصیفی تصویرنما بلکه بیان شاعرانه است و نباید این دو یکی انگاشته شوند، زیرا زبان شاعرانه و تشبیه و استعاره ادبی یکی نیستند.

نظریه «بیگانه‌سازی»^۱ یا «آشنایی‌زدایی»^۲ «شکلوفسکی تأکید را از کاربرد شاعرانه تصویر، به کارکرد هنر شاعری کشاند و این کارکرد بود که اهمیت یافت. شکلوفسکی می‌گوید: هنر ابزاری برای تجربه فرآیند خلاقیت است. فرآیند ادراکی در هنر، هدفی دارد که تنها به خود فرآیند ادراک باز می‌گردد و خود شیء هنری بی‌اهمیت است. (Shklovsky, *Theory of Prose*, 6)

شکلوفسکی برای توضیح آشنایی‌زدایی می‌گوید: «اگر ما به بررسی قانون کلی ادراک بپردازیم، می‌بینیم همچنان که ادراک عادی می‌شود، خودکار می‌گردد؛ بنابراین، همه عادات ما به عرصه خودکاری غیر هوشمندانه عقب نشینی می‌کنند.» مردمی که در کنار ساحل دریا زندگی می‌کنند صدای موج‌ها را نمی‌شنوند زیرا به این صداها عادت کرده‌اند. به همین طریق، ما به ندرت صدای واژگانی را که خود تلفظ می‌کنیم می‌شنویم. ما به یک‌دیگر می‌نگریم ولی دیر زمانی است که همدیگر را نمی‌بینیم. ادراک ما از جهان پڑمرده شده است، تنها چیزی که باقی مانده است یادآوری^۳ است. آدمیان به دنیای پیرامون‌شان عادت کرده‌اند و چون آن را می‌شناسند دیگر آن را نمی‌بینند، بلکه به یادش می‌آورند. «شیء چنان ادراک می‌شود که گویی در کیسه پیچیده شده و ما از هیأت و شکل و قواره شیء، به چستی آن پی می‌بریم فقط سایه شیء است که ادراک می‌شود»، «اما هنر، برای آن است که معنای زندگی را احیاء کند تا انسان‌ها، پدیده‌ها را حس کنند. مقصود هنر، افاضه کردن آن حسی است که به واسطه ادراک اشیاء حاصل می‌شود نه

1 pictorial representation

2 Making strange

3 Defamiliarization

4 recognition

آن گونه که یادآوری می‌شوند. تکنیک هنر، بیگانه‌سازی پدیده‌ها است، دشوار ساختن اشکال، افزودن دشواری و مدت ادراک؛ زیرا فرآیند ادراک باید یک فرجام و غایت زیباشناختی در خود داشته و طولانی باشد. (ibid, 6; Shklovsky, 'Art as Technique', 2-3)

۱-۲-۲- فرم^۱ و منطق درونی^۲

در نگاه فرمالیست‌ها، متن ادبی بافتاری پویا و منسجم است که انسجام عناصر در آن، محصول همبستگی پویا و نحوه ارتباط درونی است که بین عناصر متن وجود دارد به نحوی که یک بافتار^۳ منسجم و پویا از قبیل این ارتباط و همبستگی به وجود آمده و در نتیجه، فرم اثر حاصل شده و معنا شکل می‌یابد. (Makaryk, 56)

هر متن ادبی، به دنبال تبیین یک موضوع^۴ و یا ایده‌ای کلی است. موضوع یا ایده، اصل وحدت بخش در یک ساختار روایی است (Scholes, 77-78) و موجب سامان ویژه اجزاء و تحقق منطق درونی متن می‌شود، لذا عنصر زایدی در متن وجود نداشته و حضور جملگی عناصر و بن‌مایه‌ها^۵ در متن ضرورت دارد علاوه بر این که این عناصر، در ارتباطی منسجم با یکدیگر قرار دارند و هر یک به دنبال آن هستند که به تبیین ایده کلی متن پرداخته و یکپارچگی متن و وحدت اندام‌وارش را ایجاد کنند. وقتی وحدت اندام‌وار متن آشکار و منطق درونی متن برای خواننده استوار گشت، فرم و شکل اثر برای او حاصل می‌شود، در نتیجه فرم آن نظام جامع مناسباتی است که میان عناصر ادبی متن وجود داشته و وقوع عناصر متن را توجیه کرده و معنای آنها را می‌سازد. (Guerin, 86-88)

۱-۲-۳- مواد^۶ و تمهید^۷

بنابر دیدگاه فرمالیست‌ها نباید فریفته توهم جدایی فرم از محتوا شد؛ زیرا این دوگانگی موهم وجود دو لایه متمایز در متن ادبی‌اند، حال آن‌که معنا و محتوای متن ادبی در دل فرم آن قرار داشته و از طریق میانجیگری فرم متجلی می‌شود. (Bressler, 60) بنابراین در باب محتوای اثر ادبی، فارغ از ظرف هنری‌اش نمی‌توان بحث مفیدی داشته و یا آن را به درستی درک کرد، همچنان‌که باید توجه داشت محتوا بی‌پایان و فرم محدود است؛ لذا می‌توان فرم را به طریقی روشن و نظام‌مند توصیف کرد. (Herman, 180)

1 form
2 internal logic
3 texture
4 Theme
5 motif
6 material
7 device

فرمالیست‌ها، به جای محتوا و فرم دو مفهوم مواد و تمهید را متناظر با دو مرحله فرآیند خلاقانه یعنی پیشاهنری و هنری ارائه کردند. مواد آن، ماده خام ادبی است که نویسنده برای خلق اثر از آن بهره می‌برد؛ نظیر حقایقی از زندگی روزمره، قراردادهای ادبی، ایده‌آل‌ها و... تمهید عبارت از اصول زیباشناختی است که ماده را به یک اثر ادبی تبدیل می‌کند. بنابر نظر شکلوفسکی، هنر، سازماندهی خاص خود را دارد به نحوی که مواد را به گونه‌ای تغییر شکل می‌دهد که قابلیت تجربه زیباشناختی بیابد. این سازماندهی در تمهیدات ساختی گوناگونی اعم از وزن، آواشناسی، نحو و پیرنگ اثر جلوه‌گر می‌شود. (Makaryk, 53)

(54)

۱-۲-۴- داستان^۱ و پیرنگ^۲

در نگاه فرمالیست‌ها، داستان مواد روایت است، محتوایی که می‌توان آن را به روش‌های مختلفی در سطح روایت ارائه کرد (Herman, 157) و پیرنگ، تمهید هنری برای سازماندهی داستان است (همان، ۴۳۵) به عبارت دیگر، داستان عبارت از یک‌سری وقایع است که بر اساس توالی زمانی و علی‌شان به یک‌دیگر مرتبط شده‌اند و پیرنگ، بازساماندهی هنری وقایع در متن بر اساس یک نظم زمانی متفاوت و بدون تعلیق علی است (Makaryk, 55) بنابراین پیرنگ تمهید هنری برای ناآشناسازی داستان است که علاوه بر جابه‌جایی زمانی و عدم رابطه علی، شامل همه عناصر دیگر ساختار هنری از جمله انحراف از موضوع، توضیح، حذفیات، پیچ و تاب دادن‌ها و به تعویق انداختن اطلاعات مهم می‌شود. (Shklovsky, Theory of Prose, 15-51)

۱-۲-۴- بافتار^۳ و تصویر سازی^۴

نیروی بالقوه فرم برای نمایش دادن معنا، تصویرپردازی و استعاره، یک بخش اساسی از اثر ادبی به ویژه شعر هستند لذا فرمالیست‌ها به تحلیل تصویرپردازی و استعاره پرداختند و بر تأمل دقیق بر تصویرپردازی تأکید کردند. از دیدگاه ایشان، تصویرپردازی به‌کارگیری جزئیات ویژه برای توصیف شخصیت‌ها، موقعیت‌ها، پدیده‌ها، ایده‌ها یا وقایع است به نحوی که با به‌کارگیری این تکنیک، مؤلفه‌های پیش‌گفته اعم از این که شنیداری، دیداری، لمسی، چشیدنی، بوییدنی و ماورای حسی باشند برای خواننده به تصویر کشیده شده و به تصور در می‌آیند. موزونی، سازگاری و یگانگی تصویرپردازی در یک قطعه

1 fabula

2 plot

3 Texture

4 Imagery

ادبی، اعم از این که یک تصویر در سراسر متن غالب باشد یا الگویی از تصاویر چندگانه و مرتبط با یک دیگر حضور داشته باشند، معیار کیفیت متن ادبی است. چنین سازگاری و استواری در نظر منتقدان نقد نو، بیانگر وحدت بافتار متن است (Guerin, 88-89) بنابراین متن به واسطه تصویری که در پی ارائه آن است از وحدت و سازگاری برخوردار بوده و بسان یک پارچه در هم بافته است و بافتار و ساختاری ویژه دارد.

۱-۲-۵- زاویه دید^۱

یکی دیگر از بنیان‌های رویکرد فرمالیستی به متن، زاویه دید است. در نگاه فرمالیست‌ها، متن ادبی یک کل به هم پیوسته است که از منطقی درونی برخوردار بوده و وحدتی اندام‌وار دارد. این انسجام درونی، حاصل خصایص ادبی متن نظیر وحدت ساختار، تصویرپردازی منسجم و زاویه دید است. عنصر زاویه دید در عین این که منطقی درونی و وحدت اندام‌وار متن را حفظ می‌کند، همزمان توسط منطق درونی متن و وحدت اندام‌وارش متبلور می‌شود. بنابراین از آن جا که شکل ادبی اثر به واسطه زاویه دید مقید و محدود می‌شود، رویکرد فرمالیستی باید این مؤلفه را مورد مذاقه قرار دهد و هر زاویه دیدی که خواننده با آن روبه‌رو می‌شود، باید به عنوان یک ابزار اساسی کنترل بر فضا یا قلمرو فعالیت، کیفیت دنیای روایی ارائه شده به خواننده و حتی واکنش خوانندگان لحاظ شود تا خواننده بتواند کلیت اثر را دریابد. (Guerin, 90)

۱-۲-۶- صدای راوی^۲

در برخی از متن‌های ادبی مثل شعر غنایی، معمولاً عنصری به نام زاویه دید مورد توجه نیست و عنصری به نام صدای راوی مدنظر است که درباره احساسات، دیدگاه‌ها و موقعیت راوی سخن می‌گوید، صدایی که در پشت صحنه حضور دارد و می‌کوشد روی صحنه بیاید. (Guerin, 91-92) پی‌جویی نقش صدای راوی به عنوان یکی از اصول ساماندهی به داستان مورد توجه فرمالیست‌ها قرار داشت. از نظر ایخنبوم، در برخی از متن‌های ادبی تمرکز بر پی‌رنگ و بن‌مایه‌ها نیست که در ادبی ساختن مواد نقش مؤثر دارد، بلکه تمهید صدای راوی مرکز توجه است؛ عنصری که به متن ادبی شکل می‌بخشد و راه خود را با هر وسیله‌ای به پیش‌زمینه می‌گشاید. ایخنبوم، این نوع روایت را «skaz» می‌نامد، نوع خاصی از گفتمان که در واژگان، نحو و لحنش به سوی گفتار شفاهی راوی گرایش دارد. دو گونه از «skaz» موجود است یکی روایتگر که بر فکاهیات شفاهی و جناس‌های معناشناختی تکیه دارد و از دیدگاه زبانی-ایدئولوژیک راوی نشأت می‌گیرد و تصور غالب از «skaz» به همین گونه باز می‌گردد (Schmid, 130) دیگری، بازتولیدی

1 Point of View

2 skaz/ tone

است که عناصری از تقلید و حرکات را ارائه و جناس‌های آوایی و تلفظ واژگان طنز خاص را خلق می‌کند (Makaryk, 55) و راوی، شخص خاصی را نشان نمی‌دهد، اما روایت به طیف کاملی از صداهای ناهمگون و لفافه‌ها اشاره داشته و اغلب آثار بدیعی و تزئینی مؤلف را بر خود دارد. (Schmid; ibid)

۱-۲-۷- کشمکش^۱، ابهام^۲، تناقض‌نما^۳

به عقیده فرمالیست‌ها نفس متن ادبی یک دسته از تمهیدات محض نیست؛ بلکه یک ساختار پویا، چندوجهی و پیچیده است که به واسطه یگانگی هدف زیباشناختی، یکپارچه شده است. (Irlich, 199) بنابراین هدف زیباشناختی، عنصر مسلط در تولید متن ادبی است که تمامیت بافتار متن ادبی را تضمین می‌کند؛ گرچه یگانه کارکرد متن ادبی نیست. (Scholes, 88-89) به دیگر سخن، بافتار زیباشناختی متن، یک سیستم پویا از نشانه‌ها است؛ مجموعه‌ای پیچیده با همبستگی و کشمکش پیوسته بین اجزای فردی متن که توسط وحدت زیربنایی کارکرد زیباشناختی مهار می‌شود. (Irlich; ibid) لذا متن ادبی که در بین دو نیروی جذب و طرد است، از تعادلی برخوردار می‌شود که ناشی از جاذبه و دافعه همزمان بین عناصر متضاد متن است که وحدت هدف متن آنها را کنترل می‌کند. این جنبه از نقد فرمالیستی به کشمکش نام‌بردار است و به نحو عملی، با تفکیک تقابلی‌هایی که اغلب ناشی از ابهام و تناقض‌نما هستند قابل رهگیری است. (Guerin, 93)

۱-۲-۸- موضوع/ایده^۴

در حوزه نقد فرمالیستی منظور از «theme» یا موضوع یا درون‌مایه، پیامی است که متن درباره آن است به عبارت دیگر، مؤلفه‌ای که متن ادبی، حول آن عناصر خود را سامان داده است؛ همان دل‌مشغولی اصلی متن ادبی که بسان ابزار، انسجام متن را نیز موجب می‌شود. (Makaryk, 642-643) البته محتمل است روایت یک یا چند موضوع داشته باشد که با یکدیگر مرتبط‌اند. (Herman, 597)

گفتنی است اصطلاح «theme» در عرصه نقد عملی از ابهام خالی نیست و ممکن است در معنای محتوای غالب، موضوع اصلی، اندیشه واحد و یا غرض مؤلف انگاشته شود ولی باید توجه داشت در نگاه فرمالیست‌ها، موضوع با مقصود مؤلف برابر نبوده، لذا به جای اصطلاح «idea» از اصطلاح «theme» در گفتارشان بهره برده‌اند؛ زیرا این اصطلاح متن محور و نه مؤلف محور است. (Makaryk; ibid, 643)

1 Tension

2 Irony

3 Paradox

4 theme

۱-۲-۹- سفسطه‌ها

فرمالیست‌ها بر مجزا کردن موضوع مطالعات ادبی از دیگر شاخه‌های دانش تأکید داشتند. از نظر ایشان حوزه مطالعات ادبی باید به پیمایش تکنیک‌های خاصی منحصر باشد که در متن ادبی به کار گرفته شده‌اند و نه شرایطی که در آن اثر ادبی شکل گرفته است؛ لذا پژوهش خود را بر مطالعه داده‌های ادبی متمرکز کردند. در تقابل با این دیدگاه فرمالیست‌ها، نقد بلاغی، به بررسی عوامل اجتماعی، روان‌شناختی، فلسفی و سیاسی حاکم بر تولید اثر تأکید می‌کردند که از نظر فرمالیست‌ها، مطالعه این عوامل از حوزه مطالعات ادبی خارج بود. (Makaryk, 53) یکی از این عوامل که توجه نقد بلاغی به آن معطوف بوده است، اهمیت پی‌جویی قصد نویسنده یا شاعر و چگونگی تأثیر شعر در خواننده است. فرمالیست‌ها این دو مؤلفه، یعنی معنای مقصود مؤلف و چگونگی تأثیر شعر در خواننده را سفسطه و توهم دانسته‌اند: سفسطه درباره قصد مؤلف^۱ و سفسطه درباره تأثیر اثر^۲.

در نگاه منتقدان فرمالیست، وظیفه منتقد ادبی، تحلیل متن ادبی و نه مسائل تاریخی و روان‌شناختی است. فرمالیست‌ها بر ارتباط مؤلف با متن صحه می‌گذارند ولی معنای متن را در گرو کشف اندیشه و هویت مؤلف نمی‌دانند؛ زیرا متن نه محصول خصایص شخصیتی مؤلف، که نتیجه ادغام تجارب شخصیتی اوست (Bressler, 58) که هویتی مستقل یافته و از مؤلف جدا گشته است و اگر بنا بر این است که قصد مؤلف کشف شود، این کشف متأخر از معنای متن است؛ یعنی قصد مؤلف و هویت مؤلف از قبل تحلیل متن کشف می‌شود نه بالعکس. به علاوه نباید متن به واسطه چگونگی تأثیری که بر مخاطب می‌گذارد، داوری و ارزش‌گذاری شود.

۱-۳- تبیین مبانی مورد اشتراک

۱-۳-۱- متن و فقط متن

رویکرد نقد فرمالیستی مشهور به رویکرد «متن و فقط متن» است و رویکرد تفسیر ساختاری را هم می‌توان به نحوی، رویکرد متن و فقط متن دانست؛ زیرا این شیوه بسان نقد فرمالیستی، وجه همّت خود را برای کشف معنای متن، تحلیل خود متن قرار می‌دهد و در عین این که کشف معنای متن را به کشف غرض مؤلف منوط می‌داند، روند دستیابی به کشف غرض مؤلف را از دل متن می‌پوید. به عبارت دیگر، غرض مؤلف که امری خارج از متن است، معیار کشف معنای متن قرار می‌گیرد، ولی این غرض از بطن روابط

1 Intentional Fallacy

2 Affective Fallacy

اجزای متن بیرون کشیده می‌شود. بنابراین مانند نقد فرمالیستی، این رویکرد نیز متن و فقط متن است؛ گرچه در نظر، غرض مؤلف را شرط کشف معنا می‌داند.

۱-۳-۲- بافتار و ساختار

مقوله بافتار، از دیگر مبانی مشترک بین تفسیر ساختاری و نقد فرمالیستی است؛ امری که از آن در تفسیر ساختاری به ساختار تعبیر می‌شود. از منظر نقد فرمالیستی، اجزاء و عناصر متن در ارتباط متقابل با یکدیگر بوده و با توجه به عنصر مسلط متن، یکدیگر را پوشش داده و سامان می‌بخشند. در تفسیر ساختاری نیز هر یک از اجزاء و عناصر سوره، با یکدیگر مرتبط بوده و ترکیبی خاص را به متن می‌بخشند.

۱-۳-۳- موضوع و غرض

امری که در نقد فرمالیستی و ادبیات به موضوع نام‌بردار است، در تفسیر ساختاری به غرض موسوم است؛ البته نمی‌توان به نحو مصداقی این دو مقوله را یکی دانست. گرچه این دو با یکدیگر وجه اشتراک دارند، در مصداقی نیز با یکدیگر متفاوت هستند؛ ولی هر دو در این امر مشترک‌اند که عناصر متن حول آن سامان می‌یابند.

۱-۴-۱- تبیین مبانی مورد افتراق

۱-۴-۱- موضوع و غرض

چنان‌که گفته شده دو مقوله موضوع و غرض، علی‌رغم این‌که در برخی وجوه با یکدیگر مشترک‌اند، به جهاتی با یکدیگر تفاوت دارند. غرض در تفسیر ساختاری، آن امر و وحدت‌بخشی است که موجب گزینش و سامان ویژه سوره شده است، اندیشه‌ای که مؤلف به منظور انتقال آن، متنی زبانی را سامان داده است؛ بنابراین، غرض، امری از پیش متعین و محصول ذهنیت مؤلف است. راهکار کشف غرض مؤلف، درون‌متنی است؛ لذا غرض، از سویی متن را هماهنگ ساخته و انسجام می‌بخشد و از دیگر سو، خود محصول چگونگی هماهنگی و انسجام متن است. موضوع اما آن اصل وحدت‌بخشی است که جانمایه کلام بوده و محصول ارتباط ویژه عناصر و اجزای متن است؛ بنابراین غرض امری برون‌متنی و موضوع امری درون‌متنی است. به عبارت دیگر، موضوع امری ورای متن نبوده، بلکه محصول کشمکش عناصر متن و تفوق عنصر مسلط است؛ لذا موضوع و عنصر مسلط دارای یک ارتباط دیالکتیک هستند.

۱-۴-۲- هدف

هدف از تفسیر ساختاری اصالتاً کشف غرض یگانه مؤلف است؛ غرضی که سوره در پی انتقال و تبیین آن تولید شده است و به تبع با کشف غرض، معنای سوره کشف می‌شود. مکتب فرمالیسم، هدف منتقد

ادبی را تحلیل ادبیت متن می‌داند و تحلیل ادبیت متن، از گذر تحلیل تمهیدات به کار رفته در متن به منظور آشنایی‌زدایی صورت می‌پذیرد و به تبع، با تحلیل چگونگی آشنایی‌زدایی و بیگانه‌سازی، معنای متن ادبی به دست می‌آید.

۱-۴-۳- مؤلف

بر خلاف نقد بلاغی، مکتب نقد فرمالیستی معنای متن را با غرض مؤلف مساوی ندانسته و متن را خودبسنده در تأویل می‌داند و پی‌جویی از قصد مؤلف را افتادن در دام مغالطه قصدی می‌شمرد و به جای پی‌جویی از قصد مؤلف، در پی موضوع و جانمایه متن ادبی رفته است. روش تفسیر ساختاری معنای سوره را مساوق با غرض مؤلف لحاظ کرده و تخطی از این اصل را دور شدن از معنای سوره در نظر گرفته است؛ گرچه راهکار دست‌یابی به غرض مؤلف را، تحلیل روابط درون‌متنی و غرض سوره می‌داند، در نتیجه غرض مؤلف همان غرض سوره انگاشته می‌شود که در روابط اجزاء تبلور یافته است.

۱-۴-۴- تعیین‌پذیری معنا

علی‌رغم آن‌که حوئی معنای سوره را بی‌شمار می‌داند (حوئی، ۱/۲۷-۲۸)، معنای سوره در تفسیر ساختاری، با کشف غرض مؤلف متعین شده و به دست می‌آید. بنابراین، معنای متن امری متعین، ثابت و پایان‌پذیر است، چون غرض امری ثابت است. در دیدگاه نقد فرمالیستی، معنای متن، محصول فرم متن است و فرم متن، از همبستگی پویا و نحوه ارتباط درونی اجزاء ناشی می‌شود. حال با توجه به این‌که همبستگی متن، نه ایستا بلکه پویا است و ارتباط درونی اجزاء بر محور کشمکش بین عناصر است، معنا هیچ‌گاه امری ثابت و پایان‌پذیر نیست و با تغییر عنصر مسلط دچار دگرگونی و تغییر می‌شود؛ بنابراین، متن ادبی همواره معنازا بوده و خوانشی پایان‌پذیر دارد.

۱-۴-۵- متن ادبی

از منظر نقد فرمالیستی، معیار تمایز متن ادبی از غیر آن، آشنایی‌زدایی است؛ یعنی به‌کارگرفتن زبان، به نحوی که پدیده‌ها را متفاوت از حالت خودکارشدگی ارائه کند و لذا خودکارشدگی، خصلت جدایی‌ناپذیر زبان متداول و عرفی است. اما تفسیر ساختاری علی‌رغم آن‌که قرآن کریم را متنی ادبی معرفی کرده است، توضیح راجع به معیار ادبی بودن متن ارائه نکرده است.

۱-۴-۶- انسجام

از منظر نقد فرمالیستی، متن ادبی از وحدتی اندام‌وار برخوردار بوده و این وحدت، از قیل ارتباطات متقابل اجزاء حاصل شده و امری پویا است؛ به‌علاوه وحدت بافتار متن، معیار کیفیت ادبی متن است. در مقابل، در نگاه تفسیر ساختاری، هر سوره یک متن واحد و پیوسته است که انسجام آن، از وحدت غرض

سوره نشأت می‌گیرد و یگانگی غرض سوره، از وحدت هدف مؤلف ناشی می‌شود که امری ثابت و خارج از متن است.

۲-۱- توصیف روش تفسیر ساختاری

روش در عرصه علمی، به فنون یا رویه‌های عملی خاصی اشاره دارد که برای جمع‌آوری و تحلیل داده‌ها استفاده می‌شوند. (محمدپور، ۵۷)

شیوه تفسیر ساختاری بنا بر رویکرد حوئی، در واقع رویکردی در جهت شناخت غرض سوره‌های قرآنی است تا از طریق کشف غرض سوره، معنای آن متعین شود. گفته می‌شود دو رویکرد کلی برای ارائه غرض سوره وجود دارد: یکی رویکرد توصیفی و دیگری استدلال. شیوه تفسیر ساختاری می‌کوشد با بهره‌گیری از رویکرد استدلالی، به کشف غرض سوره دست یابد. در مجموع هفت روش استدلالی برای کشف غرض سوره وجود داشته که کوشیده شده با جمع بین این روش‌ها و دوری از نقابصشان، روشی جامع ارائه شود. این روش، مبتنی بر پنج مرحله است و هر مرحله دربردارنده قواعدی است که بر مبنای اصول عقلایی محاوره و قواعد ادبیات عرب استوارند. (خامه‌گر، ۴۵)

۲-۱-۱- شناسایی پیوستگی آیات و سیاق‌بندی سوره‌ها

هر سوره قرآنی یک متن به هم پیوسته و تشکیل شده از گفتارها یا سیاق‌هایی است که روی هم، موضوع محوری و پیام اصلی را شکل می‌دهند؛ بنابراین ابتدا باید این گفتارها شناخته شده و آیات دسته‌بندی گردند. در گام نخست برای کشف گفتارها، باید معنای آیات تبیین شود و ارتباط اجزا درونی هر آیه مشخص گردد تا بتوان در گام دوم، ارتباط‌های لفظی و معنایی آیات با یک‌دیگر را مشخص کرد و پیوستگی آیات مجاور را دریافت. این پیوستگی در متن، برگرفته از عناصر لفظی و معنایی است. سپس در گام سوم، سیاق سوره‌ها کشف شود اعم از این که یک سوره یک یا چند سیاق داشته باشد و در گام چهارم، سیاق‌های سوره دسته‌بندی می‌شوند و در صورتی که جزئی از سوره به عنوان یک سیاق مستقل شناسایی نشده باشد، به عنوان بخشی از سیاق پیشین یا پسین لحاظ می‌شود.

۲-۱-۲- عنوان‌گذاری گفتارهای سوره

بعد از آن که گفتارهای هر سوره مشخص شدند، لازم است غرض هر گفتار شناسایی و عنوان‌گذاری شود. این غرض، در یک مطلب کانونی نمود می‌یابد؛ لذا باید عنوان‌گذاری هر گفتار بعد از کشف مطلب کانونی انجام شود. مطلب کانونی هر گفتار از مجرای شناخت چگونگی ارتباط آیات در درون یک گفتار محقق می‌شود و لذا با توجه به تفاوت نحوه ارتباط آیات در هر گفتار، روش دستیابی به مطلب کانونی

دستخوش تغییر قرار می‌گیرد. ارتباط آیات به طور کلی به سه نحو تصور می‌شود: ارتباط طولی، به نحوه ارتباطی اطلاق می‌شود که آیه یا برخی از آیات در گفتار اصل بوده و دیگر آیات در طول آن باشند. در این گونه موارد، برای کشف مطلب کانونی باید محتوای آیه یا آیات اصلی مدنظر قرار گیرد. ارتباط عرضی، به این نحو که آیات به لحاظ نحوی و معنایی به یکدیگر متعلق نبوده و هر یک از آیه یا گروه آیات در یک گفتار، از ارزش معنایی یکسانی برخوردار باشند. در این گونه موارد محتوای کلی آیات لحاظ شده و مفهوم کلی استنباط شده به عنوان مطلب کانونی مدنظر قرار می‌گیرد. ارتباط ترکیبی، در این گونه موارد با استفاده از عوامل برون‌متنی تلاش می‌شود تا سیاق سوره کشف شود، از قواعد برون‌متنی می‌توان به سیاق کلی سوره، روایات سبب نزول، شواهد تاریخی یا... اشاره داشت که بین گفتارهای طولی و عرضی مشترک‌اند. گفتنی است عنوان جامع در سوره‌هایی که ارتباط طولی دارند برگرفته از مفهوم و محتوای آیه یا آیات اصلی تنظیم می‌شود و در مواردی که ارتباط عرضی است با توجه به مطلب کانونی گفتار که همان مفهوم کلی و جامع معنایی همه گفتار است تنظیم می‌شود.

۲-۱-۳- ترکیب گفتارها و تشکیل فصل و بخش

بعد از شناسایی غرض گفتارها و عنوان‌بندی آنها، لازم است ارتباط میان گفتارها معین شود تا زمینه برای دستیابی به غرض سوره آماده شود. سوره‌ها یا یک‌گفتاری هستند و یا چندگفتاری؛ در سوره‌های چندگفتاری، گفتارها درون یک سوره به دو نحو با یکدیگر ارتباط دارند؛ یا این گفتارها به نحو عرضی یا به نحو موضوعی با یکدیگر مرتبط‌اند. گفتارهایی که به نحو عرضی در یک سوره با یکدیگر ارتباط دارند جملگی در ارتباط مستقیم با غرض سوره هستند و گفتارهایی که ارتباط موضوعی دارند، می‌توان آنها را ضمن موضوع تحت یک فصل دسته‌بندی کرد؛ در این حالت سوره یک یا چند فصل دارد. گفتارها در یک فصل به دو گونه با یکدیگر ربط دارند یا در یک موضوع کلی مشترک‌اند یا ارتباط لفظی هم با یکدیگر دارند. در صورت وجود فصل‌های متعدد، مفهوم کلی این فصول استخراج و آنها زیر مجموعه یک بخش سامان می‌یابند.

۲-۱-۴- کشف غرض سوره

بعد از شناسایی گفتارها، تعیین فصل‌ها و بخش‌ها در سوره‌های چندگفتار و عنوان‌گذاری آنها، باید به کشف غرض سوره پرداخت. در سوره‌های یک‌گفتار می‌توان با بهره‌گیری از مطلب کانونی گفتار به تعیین غرض سوره دست یافت. در سوره‌های چندگفتار، می‌توان با رجوع به قواعد زیر به کشف غرض سوره نائل شد: جمع‌بندی عناوین گفتارهای سوره، توجه به مشترکات گفتارها، توجه به عناصر درون‌متنی سوره مثل آیات ابتدایی و پایانی، سوگندهای سوره، داستان‌های سوره و...، توجه به عناصر برون‌متنی سوره مثل اسم

سوره، روایات فضایل سوره، شرایط نزول و...، مقایسه غرض سوره با غرض سوره‌های مشابه، مقایسه غرض سوره با سوره‌های مجاور در ترتیب مصحف، التفات به غرض سوره‌هایی که با سوره مورد مطالعه نازل شده‌اند، توجه به بسامد یک واژه در یک سوره و ارتباط مستقیم آن با غرض سوره، توجه به کمیت پرداخت به یک موضوع در سوره و توجه به اسلوب آوایی سوره.

۲-۱-۵- ارزیابی غرض کشف شده و دفاع از آن

بعد از طی مراحل چهارگانه پیشین، لازم است به مقایسه غرض کشف شده با دیگر غرض‌های ذکر شده از سوی مفسران پرداخت و هر غرضی را که با قواعد پیش‌گفته سازگارتر است، غرض نهایی دانست. بدین منظور در ابتدا باید به غرض‌هایی که در دیگر تفاسیر یاد شده است توجه داشت و مراحل‌هایی که برای کشف این اغراض پیموده شده است را مورد پیمایش قرار داد؛ یعنی باید پی‌جویی شود که آیا مفسران در ارائه غرض سوره، هر یک از مراحل چهارگانه را به درستی به انجام داده‌اند یا خیر. در گام بعد لازم است غرض سوره در قالب عبارات ریخته شود و عنوانی مناسب برای آن انتخاب شود.

۲-۲- توصیف روش مکتب فرمالیسم

فرمالیست‌ها مسئله خود را نه ارائه یک روش، بلکه بررسی اصول نظری درباره ادبیات می‌دانستند (Eikhenbaum, 1) در عوض، پیروان آنها در مکتب نقد نو، بیشتر توجه خود را به روش معطوف کردند تا مباحث نظری. (Habib, 198)

در وهله نخست، روش نقد فرمالیستی التفات به متن ادبی و سازماندهی درونی آن است؛ لذا یک منتقد می‌کوشد تا متن را به عنوان یک کل بنگرد و جملگی التفات خود را متوجه متن سازد و تنها به آن دسته از عوامل بیرونی توجه داشته باشد که در متن به آنها اشاره شده است. (Makaryk, 55) تحلیلگر فرمالیست، با پیمایش کلیت فرم متن، معنا را می‌پوید. تحلیل فرم متن، از طریق تحلیل عناصر و مؤلفه‌های متن و تمهیداتی صورت می‌پذیرد که فرم متن را سامان داده‌اند (Eikhenbaum, 3) از این رو بعد از تحلیل هر یک از عناصر و تبیین روابط بین آنها، منتقد به توصیف این امر می‌پردازد که چگونه این عناصر با یکدیگر کنشی را صورت می‌دهند که از قبل آن معنا شکل می‌گیرد.

روش فرمالیستی می‌پذیرد که خواننده برخوردار از تمایلات، دیدگاه‌ها و ایدئولوژی خاصی است، ولی وظیفه منتقد کشف ایده غالب در تولید متن است؛ بنابراین چنین سؤالاتی جلوه‌گر می‌شود: هدف مؤلف از تولید متن چیست؟ مؤلف قصد انتقال چه معنا یا موضوعی دارد؟ متن چگونه سازمان یافته است؟ چگونه می‌توان از طریق تحلیل متن به موضوع آن دست یافت؟ موضوع اثر چیست؟ پی‌رنگ اثر چیست؟ چگونه

عناصر متن به یکدیگر مرتبط گشته‌اند؟ راوی اثر کیست و چگونه راوی و شخصیت‌ها برای خواننده آشکار می‌شوند؟ شخصیت اصلی و فرعی روایت کدام‌اند و چه امری را ارائه کرده و چگونه به یکدیگر مرتبط می‌شوند؟ زمینه اثر چیست و چگونه به آنچه خواننده راجع به شخصیت‌ها و کنش‌هایشان می‌داند ربط می‌یابد؟ مؤلف چه زبانی را برای توصیف و روایت به کار می‌گیرد و چه تصویرها، تشبیهات، مجازها، استعاره‌ها و نمادهایی را به کار می‌بندد؟ کارکرد این مؤلفه‌ها در اثر چیست؟ منتقد پاسخ این پرسش‌ها را با بررسی عناصر متن و تمهیدات مؤلف می‌پوید. عناصری که منتقد به تحلیل آنها می‌پردازد عبارت‌اند از: بافتار^۱، شخصیت‌ها^۲، زمینه و موقعیت‌ها^۳، لحن^۴، زاویه دید^۵، نمادها^۶، موضوع^۷ و هر عنصر متنی دیگر که برای تبدیل شدن متن به یک متن یکپارچه به آن می‌پیوندد.

۲-۲-۱- بافتار و پی‌رنگ

سؤال اساسی رویکرد فرمالیستی، عبارت است از این که متن چگونه تولید و سامان یافته است. (Herman; ibid) لذا تحلیلگر باید به تحلیل امر پردازد که متن، چگونه سامان یافته و سازماندهی شده است و پی‌رنگ، چگونه داستان^۸ را در نظامی ناآشنا و غریب پیکربندی کرده و عناصر را به یکدیگر متصل ساخته است؛ به علاوه، میزان سازگاری و انسجام اجزاء و عناصر در ارائه تصویر مدنظر متن چگونه است؟

بررسی بافتار اثر از طریق تحلیل واژگانی، نحوی، صرفی، بلاغی و آوایی اثر صورت می‌پذیرد و به کشف انسجام متن منجر می‌شود و تحلیل پی‌رنگ، تحلیل دگرگونی داستان و روند رخ دادن تاریخی وقایع و رویدادهای آن است. به عبارت دیگر، رهگیری بازگونه شدن تسلسل علی رویدادها و برهم خوردن نظم تاریخی وقایع و یافتن گسست‌ها و نظم روایی متن است.

۲-۲-۲- موقعیت‌ها

منظور از زمینه‌ها و موقعیت‌ها، آن عوامل محیطی و بافتی^۹ است که بر گزینش، چینش، تولید و آشکارشدگی هر یک از عناصر متن مؤثرند. لذا تحلیلگر باید به پی‌جویی موقعیت پردازد؛ بدین منظور که

- 1 texture
- 2 characters
- 3 settings
- 4 tone
- 5 point of view
- 6 symbols
- 7 theme
- 8 fabula
- 9 contextual

از نقش آن، در ارائه اطلاعات درباره شخصیت‌ها و مکان‌های موجود در اثر پرده بردارد و تأثیر زمینه، بر افعال و کنش شخصیت‌ها تبیین شده و کارکرد آن در پیش‌برد موضوع^۱ روایت نشان داده شود. بنابراین، به طور کلی، زمینه متن به منظور واکاوی تأثیر آن بر شکل‌دهی عناصر متن و نقش آن در چگونگی متن واری می‌شود.

۲-۲-۳- موضوع یا درونمایه

تحلیل موضوعی در برابر تحلیل معناشناختی متن است و فرمالیست‌ها به منظور تحلیل بافتار متن و به تبع شکل اثر، تحلیل موضوع را مدنظر قرار داده‌اند؛ لذا اینان کوشیده‌اند روایت به کوچک‌ترین عناصر موضوعی یعنی بن‌مایه‌ها^۲ تقلیل داده شود. مؤلفه‌هایی مثل لحن، سبک، سیاق، تصویر و مجاز از جمله عناصر و بن‌مایه‌هایی هستند که مدنظر قرار می‌گیرند (ibid, 643) سپس این بن‌مایه‌ها تحلیل و چگونگی ارتباط آنها با یکدیگر کشف می‌شود و آن‌گاه با عمل ترکیب این بن‌مایه‌ها که محصول شناسایی الگوی معنا هستند موضوع اثر فراهم می‌آید. البته نباید انتظار داشت که موضوع دریافت شده توسط خوانندگان یکسان باشد؛ زیرا متن ادبی امکان شماری از موضوعات را روا می‌داند و لذا موضوعات مختلف نه منحصر به فرد و نه حشو و زائد هستند؛ بنابراین محتمل است توسط خوانندگان مختلف و حتی یک خواننده، موضوعات مختلفی مورد شناسایی قرار گیرند.

۲-۲-۴- شخصیت‌ها

منظور از شخصیت‌ها، افراد، حیوانات، موجودات و هر چیزی است که متن از او برای انجام کنش‌ها و سخن گفتن بهره می‌برد. لذا حیات اثر، به شخصیت‌های آن وابسته است؛ گرچه برخی از شخصیت‌ها از برخی دیگر اهمیت بیشتری دارند و نقش مهم‌تری در پیش‌برد متن ایفا می‌کنند. شناسایی شخصیت‌های روایت و آگاهی از نقشی که در پیش‌برد درون‌مایه اثر ایفا می‌کنند از اهمیت بسزایی در نقد فرمالیستی برخوردار است. شخصیت‌ها در متن، تبلور تجربه زیباشناختی مؤلف از موجودات در عالم هستی‌اند و چگونگی تعامل این عناصر در متن، درون‌مایه متن را آشکار کرده و در دستیابی به فرم متن یاری می‌رساند. البته در این میان عنصر راوی و شیوه نقل روایت از سوی او اهمیت قابل توجهی دارد.

۲-۲-۵- زاویه دید

منظور از زاویه دید همان چیزی است که راوی می‌تواند ببیند؛ یعنی، نقطه‌نظری که از دید آن داستان

1 theme

2 motif

روایت می‌شود. مؤلف با برگزیدن راوی و انتخاب آن، زاویه دید را تعیین می‌کند و با تعیین راوی و زاویه دید، محدوده خوانش خواننده نیز تعیین می‌یابد. (Herman, 440-441) بنابراین، نحوه انتخاب زاویه دید توسط مؤلف، اولاً چگونگی خوانش خواننده را تعیین کرده، ثانیاً مؤلف می‌تواند با بهره‌گیری از این عنصر، چیش راوی اثر^۱ را مورد دخل و تصرف قرار دهد و لذا پی‌جویی کارکرد زاویه دید در چیش و ساخت اثر به شناخت شکل آن یاری می‌رساند.

۲-۲-۶- صدای راوی

چنان‌که گفته شد یکی از اصول سازماندهی روایت در برخی متون روایی، صدای راوی است؛ لذا تحلیل فرمالیستی که به دنبال شناسایی و ارائه سازماندهی درونی روایت است به پی‌جویی صدای راوی در این‌گونه متون می‌پردازد. چنان‌که گفته شد «skaz» دو گونه است یکی روایتگر و دیگری بازتولیدی. شناخت این دو سبک روایی از طریق تقابل این دو سبک میسر می‌شود. ویژگی گونه و سبک روایتگر، وجود یک راوی ناآزموده و غیر حرفه‌ای است که دیدگاه‌های زبانی-ایدئولوژیکال او در روایت محقق می‌شوند. به منظور تحلیل گونه روایتگر مؤلفه‌هایی مثل روایتگری، محدودیت افق‌های فکری، چندصدایی، شفاهی بودن، خودانگیختگی، محاوره‌ای بودن و گفت‌وگویی بودن مورد بررسی قرار می‌گیرند، البته همه این مؤلفه‌ها از اهمیت یکسانی در تحلیل برخوردار نیستند، اما سه مؤلفه نخست از ارزش حیاتی برخوردارند. (Schmid; ibid, 133-136) در برابر سبک روایتگر، «سبک بازتولیدی، یک راوی مشخص را نشان نمی‌دهد بلکه به طیف کاملی از صداها و نقاب‌های ناهمگون ارجاع می‌شود و آثار بازتولید مؤلف را بر خود دارد.» به علاوه، این سبک بنیادین بودن لحن شفاهی برای روایت، آثار اصطلاحات محاوره‌ای و ژست‌های روایی راوی شخصی را از ویژگی‌های سبک روایتگر در خود دارد اما این خصوصیات، نشانگر وحدت گوینده نبوده و بلکه به طیف گسترده‌ای از صداها ناهمگون گرایش دارند. بنابراین، به منظور تحلیل این سبک از روایت، نوسان صداها بین گرایش به متن شفاهی و شکل کتبی روایت مورد بررسی قرار می‌گیرد در عین این‌که کارکرد روایی متن راوی و شخصیت‌ها کم‌رنگ جلوه داده می‌شود. (ibid, 136)

۲-۳- تبیین موارد اشتراک در روش

تفسیر ساختاری رویکردی است که راهکارهایی را به منظور شناخت غرض سوره ارائه می‌کند بی‌آنکه درباره چگونگی کشف معنای متن به بحث بپردازد. راهکارهای ارائه شده در این روش را می‌توان در دو بخش ملاحظه کرد در بخشی به کشف غرض پرداخته شده و در بخش دیگر، غرض کشف‌شده مورد

راستی آزمایی قرار می‌گیرد. گویی این روش، ارائه راهکاری جدید برای استخراج معنای متن را مدنظر نداشته و چنان‌که از فحوای این دیدگاه بر می‌آید، معنا امری دو لایه است: لایه اول که ظاهراً همان مفاد استعمالی مدنظر اصولیون مسلمان و معنای expression meaning مدنظر معناشناسان است که روشی برای درک آن ارائه نمی‌شود ولی در کشف روابط بین عناصر آیات به کار گرفته می‌شود و لایه دوم معنایی، همان مراد جدی اصولیون و communicative meaning مدنظر معناشناسان است. (6, Lobner) مراحل چندگانه، تنها برای کشف غرض مؤلف بوده و مقدمه‌ای برای کشف مراد جدی او هستند، بنابراین در این رویکرد، روشی برای کشف معنای متن وجود ندارد.

شیوه نقد فرمالیستی می‌کوشد تا با تحلیل فرم اثر، تجربه زیباشناختی حاصل برای خواننده را ملموس ساخته و تبیین کند. (96, Guerin; ibid) بنابراین کوشش می‌شود با تحلیل مواد و تمهیدات ادبی، آشنایی‌زدایی موجود در اثر ادبی را نشان دهد. از این رو، متن به مثابه یک کل به هم پیوسته مورد ملاحظه قرار گرفته و لایه‌های مختلف معنایی و ادبی آن مورد بحث قرار می‌گیرند. با این وجود، می‌توان برخی مؤلفه‌های روشی این دو رویکرد را با هم مورد توجه قرار داد.

۲-۳-۱- منطق درونی

چنان‌که گفته شد در تفسیر فرمالیستی خوانش متن با حرکت بین اجزاء و کلیت متن شکل می‌گیرد بدین نحو که منتقد نسبت به معنای صریح و ضمنی واژگان متن و شکل دستوری آنها التفات یافته و هم‌زمان روابط بافتاری و الگوهای متنی را در گستره متن می‌پویید و در این حرکت بین اجزاء و کل، معنای اجزای متن به دست آمده و منطق درونی متن کشف می‌شود و وحدت اندام‌وار متن متبلور می‌شود. تفسیر ساختاری هم به نوعی قائل به منطق درونی سوره است و می‌کوشد منطق درونی سوره را به دست آورد. از دیدگاه این روش، باید روابط موجود در بین اجزای آیه و ارتباط بین آیات و گفتارها شناخته شود و وقتی این روابط کشف شدند، منطق درونی سوره که ناشی از غرض سوره است به دست آمده و وحدت اندام‌وار بین آیات سوره مشاهده می‌شود.

۲-۳-۲- نقل به معنا

چنان‌که گفته شد تفسیر ساختاری مفاد استعمالی آیه را امری در دسترس می‌داند که باید در پرتو کشف غرض مؤلف اصلاح و مورد بازبینی قرار گیرد تا مراد جدی و معنای حقیقی سوره کشف شود. بنابراین در مرحله اول کشف غرض، معنای آیه و آیات که همان مفاد استعمالی آن است لحاظ شده و به کشف روابط بین آیات پرداخته می‌شود، لذا، می‌توان گفت که مفسر در ابتدا دست به نقل به معنای آیات زده و بر مبنای

این نقل به معنا، در جست‌وجوی معنای حقیقی برمی‌آید.

نقد فرمالیستی هم تحلیل زیباشناختی خود را با نقل به معنای متن آغاز می‌کند و با کشف تمهیدات ادبی متن، تحلیل خود را ادامه می‌دهد. البته این نقل به معنا درجه‌ای برای شروع فرایند تحلیل متن ادبی و معنای پیشنهادی است که منتقد در نگاه اولیه از متن برداشت کرده و به متن ارائه می‌کند. این معنا به آغاز خوانش متن و برجسته نمودن برخی تنش‌های موجود در متن منجر می‌شود. (Bressler, 60-61)

۲-۴- تبیین مواضع افتراق در روش

۲-۴-۱- فرم

فرم در نگاه فرمالیست‌ها به معنای شکل‌گیری اثر نیست و اصلاً صورت از محتوا قابل تفکیک نیست؛ لذا تحلیل فرم اثر به منظور دستیابی به معنای آن، به معنای جدایی فرم از محتوا نیست. به منظور کشف فرم اثر رابطه بین عناصر متضاد که در کشمکش با یکدیگر قرار دارند جست‌وجو می‌شود؛ کشمکشی که کُلّیت اثر، آن را دآوری و حلّ و فصل می‌کند. بنابراین فرم متن با کشف چگونگی ارتباط مبنی بر کشمکش عناصر با یکدیگر از سویی و با جمع بین این عناصر و برگزیدن عنصر مسلط توسط کُلّیت متن از سویی دیگر شناخته می‌شود. (Guerin; ibid, 108)

چنان‌که از فحوای دیدگاه‌های تفسیر ساختاری بر می‌آید شکل‌گیری از محتوا جدا است. فهم محتوا به غرض مؤلف وابسته بوده و فهم غرض مؤلف مبنی بر کشف شکل‌گیری؛ بنابراین محتوا از شکل جدایی دارد. به منظور دستیابی به شکل باید روابط بین عناصر آیه با یکدیگر و روابط آیات با یکدیگر کشف شوند و از محتوا برای شناخت بهتر این رابطه‌ها یاری گرفت.

۲-۴-۲- بافتار / ساختار

واژه ساختار در دو معنای عام و خاص به کار می‌رود. کاربرد عام آن با بافتار مترادف است و کاربرد خاص آن به مکتب ادبی ساختارگرایی^۱ مربوط است. از آنجا که مکتب ساختارگرایی بعد از مکتب فرمالیسم شکل‌گرفت کاربرد واژه ساختار در نزد فرمالیست‌ها، برابر با بافتار است. بافتار متن ادبی، برابر با آشنایی‌زدایی از متن غیر ادبی و عرفی است؛ بدین سبب لازم است تمهیدات به کار رفته در متن ادبی به منظور تبدیل مواد به متن ادبی کشف شوند. لذا باید به دنبال این سؤال بود که متن چگونه سامان یافته است؟ پاسخ به این سؤال از طریق تحلیل واژگانی، صرفی، نحوی، بلاغی و آوایی اثر و همچنین یافتن گسست‌ها و نظم‌روایی اثر امکان‌پذیر می‌شود.

در تفسیر ساختاری هم ساختار به معنای بافتار است و کشف بافتار تنها راهکار کشف غرض شناخته می‌شود؛ بدین منظور برای کشف ساختار سوره، ابتدا معنای هر آیه تبیین شده و بعد ارتباط اجزای درونی هر آیه تشخیص داده می‌شود و در پی این عمل، ارتباط‌های معنایی و لفظی آیات با یکدیگر معلوم شده و پیوستگی آیات روشن می‌شود و آنگاه سیاق‌های سوره شناخته و با دسته‌بندی سیاق‌های سوره، ساختار سوره به دست می‌آید.

۲-۴-۳- موضوع و غرض

غایت تفسیر ساختاری، کشف غرض سوره است؛ زیرا از سویی معنای متن، منوط به غرض از گزینش اجزاء و عناصر و چینش و بافتار آنها در سوره است و از دیگر سو، این مقوله با تحلیل ساختار متن به دست می‌آید. بدین سبب کوشش می‌شود با تحلیل روابط صوری و معنایی عناصر و اجزای آیات و گفتارها، ساختار گفتار شناخته و مطلب کانونی گفتارها به دست آید.

نقد فرمالیستی منکر جدایی بین محتوا و فرم بوده و معنا و محتوا را عجین با فرم اثر می‌داند و موضوع، مؤلفه‌ای است که بافتار اثر و به تبع فرم آن را تعیین می‌بخشد. بنابراین تحلیل موضوع اثر ضرورت می‌یابد و این امر، با تقلیل متن به کوچک‌ترین عناصر آن، یعنی بن‌مایه‌ها صورت می‌پذیرد و با تحلیل چگونگی ارتباط این بن‌مایه‌ها و ترکیب آنها با یکدیگر موضوع متن به دست می‌آید.

نتیجه‌گیری

- ظاهراً آنچه مراد از ساختار در رویکرد حوی و خامه‌گر به تفسیر ساختاری است، در نقد فرمالیستی به بافتار نام‌بردار است.

- در تبیین تفسیر ساختاری، معیاری برای ادبیت بیان نمی‌شود و این امر دشواری‌هایی را برای این روش موجب می‌شود. در تفسیر ساختاری قرآن کریم، متنی ادبی انگاشته می‌شود در عین این‌که شیوه بیانی این متن، همان اسلوب و شیوه متعارف انسان‌ها در انتقال معنا لحاظ می‌شود، بی‌آن‌که راهکاری برای جمع بین این دو مقوله ارائه شود.

- تفسیر ساختاری، قرآن کریم را متنی ادبی می‌داند، لازمه ادبیت متن، تعیین‌ناپذیری غرض سوره و به تبع، معنای متن و همچنین گشوده بودن آن به سوی معانی بی‌شمار است؛ حال آن‌که بنا بر فحوای تفسیر ساختاری، غرض سوره و به تبع معنای سوره متعین لحاظ می‌شود.

- از منظر تفسیر ساختاری، تعامل بین اجزاء و عناصر، تعاملی ایستا است. حال آن‌که لازمه ادبیت

متن، از یک سو تعامل پویا بین اجزاء و عناصر متن با یکدیگر و از سوی دیگر، تعامل پویای اجزاء با کل متن است.

- در اصلاحات تفسیر ساختاری از واژه انسجام استفاده شده است که معنایی خاص داشته و مطابق با معنای مدنظر این رویکرد نیست (Brown & Yule, 223-224) و آن اصطلاحی که مناسب با این رویکرد است اصطلاح پیوستگی^۱ است.

- از منظر تفسیر ساختاری، پیوستگی سوره در وهله نخست، ناشی از غرض مؤلف انگاشته می شود که امری بیرون از سوره است و مبنای پیوستگی اجزاء، آن امر بیرونی است؛ لذا کوشیده می شود با مهندسی معکوس، پیوستگی اجزاء و انسجام سوره تحلیل، غرض سوره کشف، غرض مؤلف تبیین و معنای سوره ارائه شود، ولی در واقع با چنین روش تحلیلی، در وهله نخست این غرض مؤلف است که وابسته و معلق به چگونگی انسجام سوره است.

- تفسیر ساختاری علی رغم این که هدف خود را کشف معنای مقصود مؤلف می داند، توجه خود را به غرض متن معطوف داشته است و با توجه به این که متن، از مؤلف جدا بوده و محتمل است غرض این دو یکسان نباشد، لازم است به لحاظ نظری این دوگانگی بی تأثیر لحاظ شده و در عمل، راهکاری برای پر کردن شکاف محتمل بین غرض مؤلف و متن ارائه شود.

- مؤلف و غرض او، مقوله ای است که تفسیر ساختاری در عمل آن را به پس زمینه متن رانده و از متن متمایز می کند و علی رغم آن که به لحاظ نظری، خود را متعهد به غرض او می داند، اما در عمل رویکرد ساختاری خود را به چگونگی پیوستگی سوره و معناهای حاصل از آن، متعهد می داند.

- رویکرد عملی تفسیر ساختاری به سوره های قرآنی، مستلزم آن است که در وهله نخست معنای سوره محصول بافتار و فرم اثر دانسته شود و معنا مساوق با فرم لحاظ شود؛ زیرا فرم و محتوا، حکایت کننده ایده ای است که در پی استفسار متن، جلوه گر می شود.

- بایسته است توجه شود روش موسوم به تفسیر ساختاری، فونونی برای کشف غرض سوره ها است نه روشی برای خوانش و تفسیر سوره ها و لذا می توان آن را در مرحله ای پیشاتفسیری طبقه بندی کرد؛ مرحله ای بین علوم قرآنی و تفسیر.

منابع

فیلیپ، الکساندر، کارل فرید فرولیش، تاریخ تفسیر کتاب مقدس، ترجمه حامد فیاضی، دوفصلنامه هفت آسمان،

شماره ۳۴، ۱۳۸۶ش.

بستانی، محمود، التفسیر البنائی للقرآن الکریم، مجمع البحوث الإسلامیة، مشهد، ۱۳۸۰.

حوی، سعید، الاساس فی تفسیر القرآن، دار السلام، قاهره، ۱۴۱۲ق.

خامه‌گر، محمد، اصول و قواعد کشف استدلالی غرض سوره‌های قرآن، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، قم، ۱۳۹۶ش.

فرامرز قراملکی، احد، روش شناسی مطالعات دینی، دانشگاه علوم رضوی، مشهد، ۱۳۸۸ش.

محمدپور، احمد، روش در روش، جامعه شناسان، تهران، ۱۳۸۹ش.

Bressler, Charles, *Literary Criticism*, Indiana, Indiana Wesleyan University, 2011.

Eikhenbaum, Boris Mikhailovich, *The theory of the "Formal Method"*, <https://letras.cabaladada.org/>, 1926.

Erlich, Victor, - *Russian Formalism- History and Doctrine*, Paris/New York, Mouton, 1980.

Guerin, Wilfred, Labor, Earle, Morgan, Lee, ... , *A Handbook of Critical Approaches to Literature*, Oxford, Oxford University Press, 2011.

Habib, M.A.R, *Literary Criticism- from Plato to Present*, Oxford, Wiley-Blackwell, 2011.

Herman, David, Manfred, Jahn, Marie-Laure, Ryan, *Routledge Encyclopedia of Narrative Theory*-Routledge, 2005.

Irena Makaryk, *Encyclopedia of Contemporary Literary Theory_ Approaches, Scholars, Terms*, Toronto, University of Toronto Press, 1993.

Lobner, Sebastian, *Understanding Semantics*, London, Routledge, 2013.

Scholes, Robert, *structuralism in literature, An Introduction*, New Haven/London, Yale University Press, 1974.

Schmid, Wolf, *Narratology_An Introduction*, (Trans) Alexander Starritt, Berlin/New York, De Gruyter, 2010.

Shklovsky, Viktor, Berlina, Alexandra, *A Reader*, Bloomsbury Academic, 2016.

Shklovsky, Victor, *Theory of Prose*, (Trans) Benjamin Sher, Dalkey Archive Press, 1990.

Shklovsky, Victor, (1917), 'Art as Technique', <https://warwick.ac.uk/>

<http://www.vajehyab.com>



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی